

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ: 90/12/22

موضوع: ادله مشروعیت شهادت ثالثه در اذان (1)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلوة و السلام على رسول الله و على آله آل الله لاسيما مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله

بحث ما در رابطه با شهادت ثالثه بود. ما اقوال بزرگان را خواندیم و تحلیلی هم که بنا بود نسبت به بعضی از فرمایشات بزرگواران باشد، تقدیم کردیم. از امروز می‌خواهیم ادله مشروعیت شهادت ثالثه را یکی پس از دیگری بررسی کنیم.

یکی از ادله، نصوصی است که در این زمینه وارد شده است. در رابطه با این نصوص، بعضی از فقهای ما به استناد این نصوص فتوا به استحباب داده‌اند و شاید مراد بعضی از بزرگواران که گفته‌اند در این زمینه نصوص شاذهای داریم، همین روایات باشد.

یکی از این روایات که در کلمات «مرحوم صاحب جواهر»، «صاحب حدائق» و «علامه مجلسی» اول و دوم آمده است، حدیث احتجاج است.

البته این روایات از نظر سند در حدی نیست که قابل استناد باشد، مگر با تسامح در ادله سنن. اگر فرصت بشود شاید یکی، دو روز در زمینه تسامح در ادله سنن و حدیث مَن بَلَّغَ صَحْبَتَ كُنَيْمٍ كِه اصلاً آیا ما می‌توانیم در مباحث فضائل اهل بیت یا در «ما یرتبط بولاية اهل بیت» از حدیث «مَن بَلَّغَ» یا روایات مربوط به تسامح در ادله سنن استفاده کنیم، یا خیر!؟

این مباحث چیزی است که ما در تمام مباحث فقهی به آن نیاز داریم، زیرا در بعضی از موارد مانند اینجا، ما دلیل قطعی و نص صریح نداریم. روایتی از «قاسم بن معاویه» وارد شده است که می‌گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع هَوْلَاءِ يَزُوونَ حَدِيثًا فِي مِعْرَاجِهِمْ أَنَّهُ لَمَّا أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ رَأَى عَلَى الْعَرْشِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ»

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در حدیثی که اهل سنت در معراج رسول خدا روایت کرده‌اند آمده است که آن حضرت در شب معراج در عرش مکتوب دید که: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، أبو بكر الصديق»

«فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ غَيْرُوا كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى هَذَا؟»

حضرت با تعجب فرمود: سبحان الله! همه چیز را تغییر دادند حتی این را؟!!

«قُلْتُ نَعَمْ»

گفتم: آری.

«قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا خَلَقَ الْعَرْشَ كَتَبَ عَلَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»

فرمود: بدرستی که خداوند عزوجل وقتی عرش را آفرید بر آن مکتوب داشت که «لا إله إلا الله محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین».

«وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمَاءَ كَتَبَ فِي مَجْرَاهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»

و هنگامی که آب را آفرید در مجرای آن مکتوب داشت که: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین».

«وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْكُرْسِيَّ كَتَبَ عَلَى قَوَائِمِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»

و هنگامی که کرسی را آفرید در ستون‌های آن مکتوب داشت که: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على أمير المؤمنين».

«وَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اللَّوْحَ كَتَبَ فِيهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»

و هنگامی که لوح را آفرید در آن مکتوب داشت که: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على أمير المؤمنين».

«وَمَا خَلَقَ اللَّهُ إِسْرَافِيلَ كَتَبَ عَلَى جِبْهَتِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»

و هنگامی که اسرافیل را آفرید بر پیشانی او مکتوب داشت که: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على أمير المؤمنين».

«وَمَا خَلَقَ اللَّهُ جِبْرَائِيلَ كَتَبَ عَلَى جَنَاحِيهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»

و هنگامی که جبرئیل را آفرید بر بالهای او مکتوب داشت که: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على أمير المؤمنين».

تا آنجایی که حضرت فرمود:

«فَإِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَلْيُقْلُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»

پس هر کدام از شما که می‌گوید: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» بلافاصله باید بگوید: «على أمير المؤمنين».

الإحتجاج على أهل اللجاج، نویسنده: طبرسی، احمد بن علی، محقق / مصحح: خراسان، محمد باقر، ج 1، ص

158، باب احتجاجة ع على جماعة كثيرة من المهاجرين و الأنصار

«فا» در جمله در «فَإِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ»؛ فاء تفریع برای دو مسأله است؛ مسأله اول اینکه وقتی آقایان اهل سنت چنین روایتی را جعل می‌کنند که در کنار توحید و رسالت کلمه ابوبکر صدیق نوشته شده است، بنابراین شما هم هروقت «لا اله الا الله، محمد رسول الله» می‌گویید، از آنطرف بگویید: «علی امیرالمؤمنین».

مسئله دوم اینکه تفریع بر این است با توجه به اینکه خدای عالم در همه جا اعم از عرش و کرسی و لوح و قلم در کنار توحید و رسالت نبی گرامی، نام امیرالمؤمنین را هم آورده است، بنابراین شما هم برای اینکه با نظام آفرینش هماهنگ شوید، شهادت ثالثه را بیان کنید.

در اینجا چند نکته است که عزیزان باید به آن دقت کنند. یکی از نکات صدر روایت بود که اهل سنت، «ابوبکر الصدیق» را درست کرده‌اند.

اجازه بدهید در همین جا پنبه این قضیه را بزنییم. اگر بخواهیم به طور مفصل وارد بشویم شاید بحث به درازا بکشد، ولی حال که این موضوع آمد، آقایان تصور نکنند که اگر امام صادق (علیه السلام) جمله‌ای را بیان می‌کند، این جمله خدای نکرده بی‌ربط است.

آقایان اهل سنت هم نسبت به این روایت همین موضعگیری را دارند که امام صادق اشاره کرده است. «ابن جوزی» یکی از علمای بزرگ اهل سنت صاحب کتاب «المنتظم» کتابی به نام «الموضوعات» دارد که روایات جعلی را از دیدگاه خودش در این کتاب آورده است.

این کتاب دو جلد است؛ او در جلد اول صفحه 244 همین روایت را از «ابن فضیل»، «ابن جریر» و «عطا» و «ابی درداء» و از نبی مکرم نقل می‌کند و می‌گوید:

«رأيت ليلة أسرى بي في العرش فرندة خضراء فيها مكتوب بنور أبيض»

در شبی که به معراج رفتم در کنار عرش دیدم پرده سبز رنگی است که روی آن با نور سفید نوشته است:

این افراد زمانی که دروغ درست می‌کنند، شاخ و برگش را خوب می‌دهند و پیاز داغش را هم اضافه می‌کنند.

«لا إله إلا الله محمد رسول الله أبو بكر الصديق عمر الفاروق»

در این نوشته از «ابوبکر» به عنوان «صديق» و از «عمر» به عنوان «فاروق» یاد شده بود. صحاح اهل سنت مملو از روایاتی است که در فضیلت ابوبکر و عمر نقل شده است. انسان واقعاً مات می‌ماند وقتی می‌بیند این افراد فضائل و جایگاه بسیار بالایی داشتند، اما از این فضائل در شدیدترین مواقع استفاده نکردند!!

به عنوان مثال این افراد در «سقیفه بنی ساعده» بر سر و کله هم می‌زدند و «سعد بن عباد» را زیر دست و پا له می‌کردند. خلیفه دوم می‌گفت:

«اقتلوه فإنه منافق»

او را بکشید، او منافق است.

شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، نویسنده: ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، محقق / مصحح: ابراهیم،

محمد ابوالفضل، ج 20، ص 21، باب إيراد كلام لأبي المعالي الجويني

و یا در دهان «حباب بن منذر» خاک می‌ریزند یا به نقلی آنقدر او را کتک می‌زنند که دنده سینه او خرد می‌شود.

داد و بیداد و فریادشان بالا می‌رود، اما حضرات هیچکدام از این فضائل و روایات را نقل نمی‌کنند!!

واقعاً جای تأسف است که «ابوبکر» صاحب این همه فضائل بوده ولی خود از آن بی‌خبر بوده است. یا پیغمبر

اکرم این قضایا را در جایی مطرح کرده است که ابوبکر در آنجا نبود. شاید هم حضرت، ابوبکر را بیرون می‌کردند

و می‌فرمودند: مردم آقای ابوبکر دارای این فضائل و مناقب است!!

یا «عمر» را از جلسه بیرون می‌کردند و در جلسات محرمانه می‌گفتند که «عمر» دارای این فضائل و مقامات

است!!

واقعاً جای تعجب و تأسف است و یکی از سؤالات بی‌پاسخ است که این فضائل در جلسات محرمانه مطرح شده است و خلیفه اول و دوم از جایگاه خودشان خبر نداشتند.

حال از این مباحث بگذریم، زمانی که «ابن جوزی» این روایت «لا إله إلا الله محمد رسول الله أبو بكر الصديق عمر الفاروق» را نقل می‌کند، می‌گوید:

«هذا حديث لا يصح، والمتهم به عمر بن إسماعيل»

این حدیث صحیح نیست و کسی که این روایت را جعل کرده است عمر بن اسماعیل است.

او در ادامه می‌نویسد:

«قال يحيى: ليس بشيء كذاب دجال سوء خبيث»

یحیی بن معین گفته است: او انسان درستی نیست و دروغگو و دجال و خبیث است.

«وقال النسائي والدارقطني: متروك الحديث»

نسائی و دارقطنی گفته‌اند: این شخص متروک الحدیث است.

الموضوعات، اسم المؤلف: أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد القرشي، دار النشر: دار الكتب العلمية -

بيروت - 1415 هـ - 1995 م، الطبعة: الأولى، تحقيق: توفيق حمدان، ج 1، ص 244، الحديث السابع

می‌گویند در خانه اگر کسی است، نیم حرف هم بس است. روایتی که در سند آن فردی است که آقایان

می‌گویند او کذاب و دجال و خبیث است، چنین شخصی بهتر از این فراورده نمی‌تواند داشته باشد.

«ابن جوزی» در جلد اول صفحه 337 می‌نویسد در سند این روایت «ابوبکر صوفی» و «محمد بن مجیب»

است که «یحیی بن معین» می‌گوید: هر دو این افراد کذاب هستند.

آقای «هیثمی» گفته است، از «طبرانی» نقل شده است و در سند «طبرانی» شخصی به نام «علی بن جمیل رقی» است. در مورد او می‌گویند:

«وفیه علی بن جمیل الرقی وهو ضعیف»

مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، اسم المؤلف: علی بن أبی بکر الهیثمی، دار النشر: دار الریان للتراث/دار الکتب العربی - القاهرة، بیروت - 140، ج 9، ص 58، باب فیما ورد من الفضل لأبی بکر وعمر وغیرهما من الخلفاء وغیرهم

«متقی هندی» در کتاب «کنز العمال» جلد 13 صفحه 236 می‌گوید: در سند بعضی از روایات «محمد بن عامر» است که او هم کذاب است.

«ابن حبان» دو روایت نقل می‌کند که در این دو روایت «ابوبکر الصدیق» و «عمر الفاروق» آمده است و او می‌گوید:

«وهذان خبران باطلان موضعان لا شک فیهم»

این هر دو روایت جعلی و باطل است و شکی هم در آن نیست.

المجروحین من المحدثین والضعفاء والمتروکین، اسم المؤلف: الإمام محمد بن حیان بن أحمد بن أبی حاتم التمیمی البستی، دار النشر: دار الوری - حلب - 1396 هـ، الطبعة: الأولى، تحقیق: محمود إبراهیم زاید، ج 2، ص 116، ح 697

آقای «ذهبی» در کتاب «میزان الاعتدال» جلد دوم صفحه 295 می‌گوید:

«هذا باطل»

این روایت باطل است.

میزان الاعتدال فی نقد الرجال، اسم المؤلف: شمس الدین محمد بن أحمد الذهبی، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - 1995، الطبعة: الأولى، تحقیق: الشیخ علی محمد معوض والشیخ عادل أحمد عبدالموجود، ج 2، ص 295، ح 2021

«ابن حجر» هم در کتاب «لسان المیزان» می گوید:

«هذا باطل»

این روایت باطل است.

لسان المیزان، اسم المؤلف: أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی، دار النشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بیروت - 1406 - 1986، الطبعة: الثالثة، تحقیق: دائرة المعارف النظامیة - الهاند -، ج 2، ص 294، ح 1221

«ابن کثیر دمشقی سلفی» که تلاش می کند روایات فضائل خلفا بویژه ابوبکر و عمر را به یک نوعی درست کند، وقتی به این روایت می رسد می گوید:

«فأنه حدیث ضعیف فی إسناده من تکلم فیہ»

این روایت ضعیف است و در سند آن افراد متهمی هستند که رجالیون ما در ضعف آنها سخن گفته اند.

«ولایخلو من نکارة»

اصلاً این حدیث منکر است.

البداية والنهاية، اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء، دار النشر: مكتبة المعارف - بيروت،

ج 7 ص، 207، باب طريق أخرى عن ابن عمر

«خطيب بغدادی» هم در کتاب «تاریخ بغداد» جلد 7 صفحه 347 همین تعبیر را دارد. آقای «ابن عدی» در

کتاب «الکامل فی الضعفاء» جلد 3 صفحه 32 و جلد 5 صفحه 33 همین تعبیر را دارد.

بنابراین سخن امام صادق(سلام الله علیه) که فرمود: "هرچه را تغییر دادند، حتی این سخن را هم تغییر

داده‌اند!" سخنی است که «شهد شاهد من اهلها» و آقایان اهل سنت هم خودشان در اینجا به آن اعتراف

کرده‌اند.

جالب اینجاست که در رابطه با جناب خلیفه دوم که او را «فاروق اعظم» می‌خوانند، «ابن اثیر» در کتاب «اسد

الغابه» جلد چهارم صفحه 162 از «ابن شهاب زهری» نقل می‌کند که:

«بلغنا أنا أهل الكتاب كانوا أول من قال لعمر: الفاروق»

اهل کتاب اولین کسانی بودند که به عمر فاروق گفتند.

أسد الغابة في معرفة الصحابة، اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري، دار النشر:

دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان - 1417 هـ - 1996 م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي، ج

4، ص 162، ح 3816

البته خلیفه دوم با اهل کتاب و مسیحیان میانه خوبی نداشت و عمدتاً با یهودیان میان خوبی داشت. در زمان

پیغمبر اکرم هم نقل شده است او گاهی اوقات تکه‌هایی از تورات را می‌آورد و می‌خواند. حتی یک مرتبه نبی

گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) غضبناک شدند و فرمودند: اگر حضرت موسی هم زنده بود، امروز از

من تبعیت می‌کرد. این چه بساطی است که به راه انداختید و هر روز ورقی از ورق پاره‌های تورات تحریف شده را اینجا می‌آورید!!

شما ببینید در دوران خلافت او هم یهودی‌ها رفت و آمدی با ایشان داشتند. همچنین «کعب الاحبار» یهودی آن همه سر و صدا به راه انداخت و برایش کرسی تدریس در مسجد النبی گذاشتند!

در هر صورت «ابن شهاب» می‌گوید: اهل کتاب اولین کسانی بودند که به عمر فاروق گفتند. «اسد الغابه» یکی از کتاب‌های معتبر و درجه اول رجال اهل سنت است. این کتاب دیگر «بحار الانوار» اثر «علامه مجلسی» نیست که توهین نثار آن کنند یا کتاب «کافی» نیست که آقایان بگویند «کلینی» عقده‌ای داشته و چنین کاری کرده است.

«ابن اثیر» هم اهل ایران نیست که ادعا کنند ایرانی‌ها از عمر کینه دارند و به خاطر کینه خود چنین حرف‌هایی زده‌اند. جالب‌تر این است که خود «ابن کثیر دمشقی» هم که سلفی است در کتاب «البدایة و النهایة» در رابطه با «فاروق» می‌گوید:

«قیل لقبه بذلک اهل الکتاب»

البدایة والنهایة، اسم المؤلف: إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی أبو الفداء، دار النشر: مكتبة المعارف - بیروت،

7، ص 133، باب خبر سلمة بن قیس الأشجعی والأکراد

این که «ابن کثیر» با کلمه «قیل» می‌آورد به این معناست که نمی‌تواند مسأله را تضعیف بکند، زیرا «ابن اثیر» گفته که «قیل» همان «ابن شهاب زهری» است که یکی از فقهای بنام اهل سنت است. اگر اشتباه نکنم او متوفای 124 هجری است.

نکته‌ای که در اینجا مطرح می‌شود این است که امام فرمود: همه چیز را تغییر دادند، حتی این را هم تغییر دادند؟! فرمایش امام به این معناست که کلمه «صدیق» و «فاروق» که تغییر داده‌اند مال آن‌ها نبود، بلکه متعلق به جد ما امیرالمؤمنین بوده است. این القاب را هم از امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) برداشته‌اند و برای ابوبکر و عمر گذاشته‌اند! همه چیز را تغییر داده‌اند، این را هم تغییر داده‌اند؟!

از آن طرف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«أنا مدينة العلم وعلی بابها»

اما در این خصوص هم روایت جعل کردند که:

«أنا مدينة العلم وأبو بكر أساسها وعثمان سقفها وعلی بابها»

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمائل، اسم المؤلف: أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعی، دار النشر: دار الفكر - بیروت - 1995، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمری، ج 9، ص 20، ح 751

خلاصه از این جعلیات زیاد درست کردند و فقط مانده بود یزید که در موردش بگویند: «یزید مرحاضها یا توالتها»! ما کاری با این مسائل نداریم.

از طرف دیگر پیغمبر اکرم فرمود:

«أنت منی بمنزلة هارون من موسی»

فضائل الصحابة، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشیبانی، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بیروت - 1403 - 1983، الطبعة: الأولى، تحقیق: د. وصی الله محمد عباس، ج 2، ص 566، ح 954

آقایان آمدند گفتند که اگر پیغمبر اکرم علی را به هارون تشبیه کرده است، عمر بن الخطاب را به نوح تشبیه کرده است که از پیامبران بزرگ است و ابوبکر را به ابراهیم تشبیه کرده است!!

یا روایت:

«أن الحسن والحسين سیدا شباب أهل الجنة»

الكتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبه الكوفي، دار النشر: مكتبة الرشد - الرياض - 1409، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت، ج 6، ص 378، ح 32176

را چنین جعل کرده‌اند:

«أبو بكر عمر سیدا كهول أهل الجنة من الأولین والآخرین»

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمثال، اسم المؤلف: أبو القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعی، دار النشر: دار الفكر - بیروت - 1995، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمری، ج 30، ص 168، ح 3398

جالب است که خودشان می‌گویند: بهشت پیرمرد ندارد. هرکس بخواهد وارد بهشت شود، به صورت یک جوان بیست ساله یا بیست پنج ساله درمی‌آید. البته در روایت چهل ساله دارد.

چهل ساله‌های آن زمان جوان بودند، اما گمان نمی‌کنم این جوان‌های روغن نباتی خورده وقتی به چهل سالگی می‌رسند دیگر جوانی برایشان مانده باشد و سر و صداهای جوانیشان فروکش می‌شود.

در روایت داریم که هرکس وارد بهشت می‌شود به صورت جوان است، وگرنه، غالب افراد در حالت پیری از دنیا می‌روند به گونه‌ای که اصلاً حالت تردد ندارند و معمولاً توان رفتن به دستشویی هم ندارند.

بهشتیان اگر با این حال وارد بهشت شوند، آنجا دیگر بهشت نیست. خدای عالم بهشت را برای رفاه آفریده است. آنجا نه خانه سالمندان است، نه بیمارستان است و نه پرستار و پزشک وجود دارد که پرستاری کنند و برای بهشتی‌ها لگن بیاورند!!

امام صادق می‌فرماید: همه چیز را تغییر دادند، حتی این را هم تغییر دادند! ما درباره قسمت اول که می‌گوید: «ابوبکر الصدیق، عمر الفاروق» مطالبی عرض کردیم و تکلیف آن روشن شد.

از طرف دیگر در رابطه با اینکه امیرالمؤمنین «صدیق» و «فاروق» است روایات زیادی داریم. شاید بیش از 50 روایت با عبارتهای مختلف نقل شده است. من یک روایت را می‌خوانم و مابقی را در جلسه بعد ادامه می‌دهیم.

در کتاب «سنن ابن ماجه قزوینی» که یکی از صحاح سته اهل سنت است، روایتی از «عباد بن عبدالله» و او از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود:

«أنا عبد الله وَأَخُو رَسُولِهِ وَأَنَا الصَّديقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ»

من بنده خدا و برادر پیغمبر اکرم هستم. من صدیق اکبر هستم. هرکس بعد از من ادعا کند صدیق اکبر است کذاب است.

«صَلِّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ لِسَبْعِ سِنِينَ»

هفت سال قبل از اینکه مردم نماز بخوانند، من نماز می‌خوانم.

او بعد از اینکه این روایت را نقل می‌کند، می‌گوید:

«فِي الزَّوَائِدِ هَذَا الْإِسْنَادُ صَحِيحٌ. رَجَالُهُ ثِقَاتٌ، رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ عَنِ الْمَنْهَالِ وَقَالَ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ

الشيخين»

در کتاب الزوائد آمده است که این سند صحیح است و راویانش ثقه هستند. حاکم نیشابوری هم این روایت را نقل کرده است و گفته که شرائط صحیح بخاری و مسلم در این روایت وجود دارد.

سنن ابن ماجه، اسم المؤلف: محمد بن یزید أبو عبدالله القزوينی، دار النشر: دار الفكر - بیروت --، تحقیق:

محمد فؤاد عبد الباقي، ج 1، ص 44، ح 120

ما هرچه گشتیم این روایت را نه در «مجمع الزوائد» اثر «هیثمی» در این چاپ‌های موجود پیدا کردیم که بگوید این روایت صحیح است؛ و نه در «مستدرک» موجود پیدا کردیم. حال نمی‌دانیم چه دست‌هایی در کار بوده است!؟

همان دست‌هایی که «ابوبکر الصدیق» و «عمر الفاروق» را درست کرده بودند، در چاپ‌هایی که شده است و فعلاً از «مستدرک» در دست هست، جمله «صحیح علی شرط الشیخین» را حذف کرده‌اند.

شما به کتاب «مستدرک» مراجعه بفرمایید. «حاکم نیشابوری» در مورد حدیث قبل و بعد از این حدیث اظهار نظر می‌کند، اما در اینجا از «حاکم نیشابوری» در این چاپ‌های جدید هیچ حرفی نیست. ایشان نه گفته است حدیث صحیح است و نه گفته است حدیث ضعیف است.

معمولاً روش حاکم این است که هر روایتی را نقل می‌کند معمولاً تکلیف سندی روایت را معین می‌کند.

همین که ما در اینجا می‌بینیم «ابن ماجه» این حدیث را نقل می‌کند این قضایا را مطرح می‌کند و با تحقیق «محمد فؤاد عبد الباقي»، دیگر برای ما شکی نمی‌ماند که دست‌های امانت‌دار برای خلیفه اول و دوم امانت‌داری کرده‌اند. و دست‌های پشت پرده تصحیح «علی شرط الشیخین» را حذف کرده‌اند.

حال هرکس هرکاری می‌کند نتیجه آن را خواهد دید. اولین محکمه‌ای که فردای قیامت تشکیل خواهد شد، متعلق به حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) است.

شاید فلسفه تشکیل اولین محکمه به نام امیرالمؤمنین این است که تمام مردم محشر شاهد این محکمه باشند. چون اگر محاکمه آنها قبل از این تشکیل بشود، کسانی که اهل جهنم هستند می‌روند و کسانی که اهل بهشت هستند هم می‌روند.

قرار است اولین محکمه برای امیرالمؤمنین باشد و تمام مردم اعم از بهشتیان و جهنمیان شاهد و ناظر این محاکمه باشند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته